

## دو تجربه، دو درس

"بخش‌های تاریخ هرگز در قالب‌های شسته رفته نمی‌آیند".

### هری مگداف

در هفته‌ای که گذشت، برای دو جریان سیاسی ایران که کوله بار بخشی از تاریخ سی ساله ی اخیر را بر دوش می‌کشند، دو اتفاق مهم افتاد که هر کدام از این اتفاق‌ها درس‌های بزرگ به همراه دارند.

اتفاق نخست در اردوگاه اشرف و محل نگهداری اعضای سازمان مجاهدین رخ داد. ارتش دست نشانده ی عراق با پشتیبانی اشغال‌گران آمریکایی و جمهوری اسلامی بر مردمی که به واقع در اسارت یک دولت هستند، نوع جدیدی از بربریت تاریخ را روا داشت. متأسفانه این حادثه به دلیل موقعیت ویژه ی داخل وطن خاموش شد و در میان رسانه های جهان هم به دلایل آشکار بازتاب چندانی نداشت، و آن طور که باید صدای اعتراض‌ها بلند نشد. اما مردم ما که اینک جنبش بزرگی را به پیش می‌برند، نباید فراموش کنند که قربانیان این توطئه ی بی‌رحمانه ی امپریالیسم و ارتجاع کسانی هستند که عزیزترین سال‌های عمرشان را در راه استقلال و آزادی میهن فدا کرده اند. بنده به عقاید و منش این سازمان انتقادهای زیادی دارم، اما احساس می‌کنم که سکوت ما در برابر این جنایت بزرگ نادیده گرفتن واقعیتی دردناک است و می‌تواند عوارض زیادی داشته باشد.

در ضمن درس مهمی در این ماجرا نهفته است که برای کسب آن بهای زیادی پرداخت شده است، و آن این‌که باید همواره برای رسیدن به هدف‌های مقدس بر پای خود بایستیم، زیرا تکیه بر امپریالیسم برای مبارزه با ارتجاع، اشتباه محض است که بارها شاهد شکست آن بوده ایم. دشمن دشمن من همواره دوست من نیست. دست یازیدن به طناب پوسیده ی قدرت‌های بیگانه برای بیرون آمدن از چاله ی ارتجاع مساوی است با فرورفتن در سرراشیب انحطاط. بررسی این‌که چگونه سازمانی که زمانی نقش بزرگترین اپوزیسیون رژیم را ایفا می‌کرد و اکنون از همه ی آن تاریخ نه از خاکش و نه از خاک نشانش نشانی مانده هدف این مقاله نیست. بلکه هدف یادآوری این نکته است که هر جنبشی در عرصه ی مبارزاتی اش باید بر توان‌های داخلی اش تکیه کند، زیرا هرگز بیگانگان، بی‌چشم‌داشت، میان مردم سرزمین‌های دیگر شیرینی و نقل پخش نمی‌کنند. وقتی منافع امپریالیسم در سال‌های پایانی حکومت شاه به خطر افتاد، دیدیم که چگونه دست از حمایتش برداشت. تاریخ روابط امپریالیسم با نوکرانش در سیزده ساله ی اخیر سرشار از مثال‌های این‌چنینی است.

اتفاق دیگر تکرار سناریوی مسخره ی اعتراف‌گیری از اعتراض کنندگان به نتایج انتخابات است. هفته ی گذشته باز شاهد بودیم که چگونه این قصه ی قرون وسطایی که زمانی کلیسا بر گالیله روا داشت، تکرار می‌شود، اگرچه امروز دیگر شکل طنز به خود گرفته است. اما این بار کسانی باید این نقش را ایفا می‌کردند که در سال‌های نخستین پس از پیروزی انقلاب آن‌گاه که از رهبران چپ، لیبرال و... اعتراف گرفته می‌شد، در پست‌های وزیر، معاون و رییس و "فرزندان امام" این صحنه ها را شاهد بودند و احتمالاً موافق. ناگفته نماند که تاریخ پنجاه ساله ی ایران در این زمینه مثال کم ندارد؛ از اعتراف‌گیری از "مرتجعین سرخ و سیاه" در دوران سیاه شاه و پدرش گرفته تا توبه های "نصوح" "مزدوران و ایادی بیگانه" در جمهوری اسلامی. به نظر من درس بزرگی که در این تجربه ی دردناک تاریخی وجود دارد این است که جنبش نوپای کنونی باید در برابر هرگونه ظلم و بیدادگری عدالت‌خواهی کند تا مبادا دوباره سایه های شوم فراموشی تاریخی بر نهال جوان آزادی اندیشه و قلم که با هزار رنج و مشقت به دست می‌آید، سنگینی کند.

هر دو تجربه‌ی تلخ بالا نیاز به شهامت و انتقاد از خود دارد. چه آن‌ها که به دنبال هدف‌های کوتاه مدت سازمانی دست نیاز به‌سوی هر دشمن کوچک و بزرگ بیگانه دراز کردند و چه آن‌ها که در شب‌های شکنجه و اعتراف‌گیری رژیم، "اندیشه‌های امام" را تفسیر می‌کردند.

فولاد تاریخ در روند صیقل خوردن و جلاگرفتن همواره به یارانی نیاز دارد که انتقاد از خود را چون نان شب واجب بدانند .